

## درس دوم: قاضی بست

بُست: نام شهری در افغانستان امروزی

شبگیر\*: سحرگاه، پیش از صبح

برنشستن\*: سوار شدن

کران\*: ساحل، کنار، طرف، جانب

باز: شاهین، پرنده شکاری

یوز\*: یوزپلنگ، جانوری شکاری، کوچک‌تر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می‌روند.

حشم\*: خدمتکاران

ندیم\*: همنشین، همدم

مطرب\*: آوازخوان، نوازنده

(و روز دوشنبه امیر شبگیر برنشست و به کران رود هیرمند رفت با بازان و یوزان و ششم و نریمان و مطربان)

چاشتگاه\*: هنگام چاشت، نزدیک ظهر

خیمه: چادر

شرع\*: سایه‌بان، خیمه (پس به کران آب فرود آمدند و خیمه‌ها و شرع‌ها زده‌بودند.)

قضا\*: تقدیر، سرنوشت (غزا: جنگ، پیکار)

ناو\*: کشتی، به‌ویژه کشتی دارای تجهیزات جنگی.

(از قضای آمده، پس از نماز، امیر کشتی‌ها بقواست و ناوی بیابورند از جهت نشست او)

از هر دستی: از هر طبقه‌ای، از هر گروهی (و از هر دستی مردم در کشتی‌های دیگر بودند)

نیرو کرده: پرفشار شده، بالا آمده

نشستن و دریدن (اینجا): غرق شدن و شکستن.

(پون آب نیرو کرده بود، و کشتی پر شده بودن، نشستن و دریدن گرفت.)

بانگ: فریاد، غوغا، هیاهو

هزاهز: آشوب، فتنه‌ای که مردم را به حرکت و جنبش درآورد.

غریو: غوغا، فریاد (غریب: دور از وطن، تنها) (قریب: نزدیک)

خاست: بلند شد، به وجود آمد

برخاست: بلند شد (بانگ و هزاهز و غریو خاست، امیر برخاست.)

هنر آن بود: خوشبختانه، بخت یار بود

دَر جَسْتند: پریدند، جَسْتند (جَسْتند: تحقیق کردند، تفحص کردند، جست و جو کردند)

بربودند: دزدیدند؛ (اینجا: به سرعت از آب بیرون کشیدند)

(هنر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. ایشان درمستند و امیر را بگرفتند و برپورند)

نیک: کاملاً

افگار\*: مجروح، خسته (افکار: جمع فکر، فکرها)

دوال\*: چرم و پوست (یک دوال\*: یک لایه، یک پاره)

بگسست: جدا شد، پاره شد

(نیک کوفته شد و پای راست افگار شد؛ پنهان که یک دوال پوست و گوشت بگسست)

ایزد\*: خدا، آفریدگار

سور\*: جشن (صُور: بوق، شیپور، شاخ تو خالی که در آن دمند) (صُور: صورتها)

(ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت و سوری به آن بسیاری تیره شد.)

تر و تباه: خیس و زخمی، خیس و ناتوان (یامه بگردانید و تر و تباه شده بود)

کوشک\*: ساختمانی بلند، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته است؛ قصر، کاخ

(به زوری به کوشک آمد)

اضطراب: آشفتگی، دلشوره

تشویش: نگرانی، پریشانی، بی‌قراری (اضطراب و تشویش بزرگ به پای شده بود)

أعیان: اشراف، بزرگان

استقبال: پیشواز (اعیان و وزیر به فرمت استقبال رفتند)

خُروش: فریاد، غوغا

لشکری: نظامی، سپاهی، افراد لشکر

رعیت: مردم عادی، عامه مردم

صدقه: نیکوکاری، آنچه در راه خدا به بینوایان دهند

(فروش و دعا بود از لشکری و رعیت و پندان صدقه دارند که آن را اندازه نبود)

**غزنین:** نام شهری در افغانستان امروزی که پایتخت غزنویان بود.

**صعب\*:** دشوار، سخت (سهل: آسان)

**مقرون\*:** پیوسته، همراه

(امیر نامه‌ها فرمود به غزنین و جمله مملکت بر این هارثه بزرگ و صعب که افتاد و سلامت که به آن مقرون شد.)

**مثال داد:** فرمان داد

**هزار هزار:** یک میلیون

**درم:** درهم، سکه نقره (دینار: سکه طلا)

**ممالک:** جمع مملکت، کشورها، ولایات

**مستحقان:** نیازمندان، فقرا، درویشان

(و مثال داد تا هزار هزار درم به غزنین و دو هزار هزار درم به دیگر ممالک به مستحقان دهند)

**توقیع\*:** مهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه؛ (رُقعَه\* : نامه)

**توقیع کردن\*:** مهر زدن یا امضا کردن

**مؤکد\*:** تأکید شده، استوار

**مُبشّر\*:** نویددهنده، مژده‌رسان (و نبشته آمد و به توقیع مؤکد گشت و مبشّران برفتند)

**سرسام\*:** تورم سر و مغز و پرده‌های آن که یکی از نشانه‌های آن هذیان بوده است.

**بار:** اجازه، اجازه ملاقات (معانی دیگری هم دارد) (باره: اسب، قلعه، دیوار قلعه)

(تب سوزان و سرسامی افتاد چنان که بار نتوانست داد.)

**محبوب\*:** پنهان، مستور، پوشیده (هم خانواده حجب و حجاب و محجبه) (مهجور: دورافتاده، متروک)

**اطبا\*:** جمع طبیب، پزشکان (اتباع: پیروان، یاران)

(و محبوب گشت از مردمان، مگر از اطبا و تنی چند از فرمتاران)

**متحیر:** حیران، سرگردان، سرگشته (تحیر: حیرانی، سرگستگی)

**حال:** حالت، وضعیّت (وضع جسمی) (و دلها سفت متعیر شد تا حال پون شود)

**عارضه\*:** حادثه، بیماری

**نُکت\*:** نکته‌ها (نکته: بوی خوش)

(تا این عارضه افتاده بود بونصر نامه‌های رسیده را نُکت پیرون می‌آورد)

**کراهیت\***: ناپسندی (هم‌خانواده کریه و اکراه)

**فرود سرای\***: اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و

خدمتگزاران (پیزی که در او کراهیتی نبود، می‌فرستاد فرود سرای، به دست من)

**خیر خیر\***: سریع، آسان (خیر ۵: حیران، سرگشته، بیهوده، لجوج)

(من به آغایی خادم می‌دارم و فیر فیر جواب می‌آورم)

**بشارت:** مژده، خبر خوش

**ستدن\***: ستاندن، دریافت کردن (بشارتی بود. آغایی بستر و پیش‌برد)

**کتان:** گیاهی که از الیاف ساقه‌هایش در نساجی استفاده می‌کنند.

**تاس:** نوعی ظرف، کاسه (فارسی ۱: **طاس\***: کاسه مسی)

**زیر:** بالا، روی، متضاد زیر

(پرده‌های کتان آویخته و تر کرده و بسیار شافه‌ها نهاده و تاس‌های بزرگ پر یخ بر زیر آن)

**توزی:** منسوب به شهر توز، پارچه‌های نازک کتانی که نخستین بار در شهر توز بافته‌اند.

**مخنقه\***: گردن‌بند

**عقد\***: گردن‌بند

**کافور:** ماده‌ای معطر و سفید رنگ که از بعضی گیاهان و درختی به همین نام به دست می‌آید.

(پیراهن توزی، مفنقه در گردن، عقدری همه کافور)

**درست\***: تندرست، سالم

**علت\***: بیماری

**زایل شدن\***: نابود شدن، برطرف شدن (از زوال) (**ضایع\***: تباه، تلف) (**ردایل:** پستی‌ها، مقابل فضایل)

(امروز درستم و در این دو سه روز بار دازه آید که علت و تب تمامی زایل شد.)

**عزوجل\***: عزیز است و بزرگ و ارجمند

(سپهره شکر کرد فرای را عزوجل بر سلامت امیر)

**سعادت:** خوشبختی، نیک‌بختی

**همایون\***: خجسته، مبارک، فرخنده

**خداوند:** پادشاه، سلطان، ملک (سعادت دیدار همایون فراوند را دیگر باره یافتم.)

**گسیل کردن**\*: فرستان، روانه کردن

**در بابی**: دربارهٔ موضوعی، در مورد کاری

(پون نامه‌ها گسیل کرده شود تو باز آئی که پیغامی است سوی بونهر در بابی)

**دبیر**: نویسنده، کاتب

**کافی**\*: با کفایت، لایق، کارآمد

**به نشاط**: با شادمانی، خوشحال

**قلم در نهاد**: قلم بر کاغذ گذاشت و به نوشتن پرداخت (کنایه)

(و این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط قلم در نهاد.)

**نماز پیشین**\*: نماز ظهر

**مهمات**\*: کارهای مهم و خطیر

**فارغ شدن**\*: آسوده شدن از کار (تا نزدیک نماز پیشین از این مهمات فارغ شده بود)

**خیل‌تاش**\*: هر یک از سپاه‌یانی که از یک دسته باشند. (حشم: خدمتکاران) (ندیم: همنشین، همدم)

**رقعت**\*: رقع، نامهٔ کوتاه، یادداشت (توقیع\*: امضا کردن فرمان، مهر کردن نامه و فرمان)

**باز نمودن**: شرح دادن، آشکار کردن

(و فیلتاشان و سوار را گسیل کرده. پس رقعته نبشت به امیر و هرچه کرده بود باز نمود)

**زرِ پاره**\*: قرصه و خردهٔ زر، زر سکه شده (در هر کیسه هزار مثقال زر پاره است)

**غزو**\*: جنگ کردن با کافران (غزا: جنگ)

**گداختن**\*: ذوب کردن

**پاره کرده**: قطعه قطعه کرده (سکه کرده)

(زرهاست که پدر ما از غزو هندوستان آورده و بتان زرین شکسته و بگداخته و پاره کرده)

**بی شبیهت**\*: بی تردید، بی شک (تا صدقه‌ای که فواهم دار لال بی شبیهت باشد.)

**اندک مایه**: اندکی، کمی، کم‌مایه (تنگ‌مایه\*: کم‌توان، محدود) / (دست‌مایه\*: سرمایه، وسیله)

**ضیعت**\*: زمین زراعتی (ضیاع: زمینهای زراعتی) (ضیا: نور و روشنی) (انرک مایه ضیعتی دارند.)

**ضیعتک**\*: زمین زراعتی کوچک

**فراخ تر**\*: آسوده‌تر، راحت‌تر

(تا فویشتن را ضیعتکی لال فرند و فراخ تر بتواند زیست.)

لختی\*: اندکی

گزارده باشیم: به جا آورده باشیم، ادا کرده باشیم

(ما حق این نعمت تندرستی که باز یافتیم، لفتی گزارده باشیم.)

سخت نیکو: بسیار نیک، خیلی خوب (گفت فراوند این سفت نیکو کرد)

صلت\*: انعام، جایزه، پاداش

فخر: افتخار، مباحات (این صلت فخر است.)

در بایست\*: نیاز، ضرورت

وزر\*: گناه

وبال\*: سختی و عذاب، گناه

(تکویم که مرا سفت در بایست نیست اما چون قانعم، وزر و وبال این چه به کار آید؟)

سُبْحان الله\*: پاک و منزّه است خدا (برای بیان شگفتی به کار می‌رود؛ معادل «شگفتا»)

(بونهر گفت: «ای سبحان الله...»)

ولایت: مملکت، سرزمین، حکومت

خواجه: سرور، بزرگ، مهتر (او فراوند ولایت است و فواجه با امیرمحمود به غزوها بوره است)

سنت: روش، شیوه، سیرت

مصطفی: برگزیده، از لقب‌های پیامبر

عهده: مسئولیت (بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق سنت مصطفی هست یا نه. من در عهده این نشوم)

زر: طلا

شمار: حساب (مرا چه افتخاره است که زر کسی دیگر برد و شمار آن به قیامت مرا باید دارد؟)

عمید: رئیس، بزرگ، سرور

علی‌ای حال: به هر حال (زندگانی فواجه عمید دراز باره علی‌ای حال من نیز فرزند این پدرم)

احوال: حالات، اوضاع، اعمال و کردار، سرگذشت

عادات: عادت‌ها، رسم‌ها و آیین‌ها (اهوال و عادات وی بدانسته بوردم)

حساب: شمار، محاسبه

توقف: ایستادن، درنگ (من هم از آن حساب و توقف و پرسش قیامت بترسم)

**حُطام:** ریزه، ریزه گیاه خشک؛ مال بی ارزش دنیا

**کفایت:** کافی بودن، بسنده بودن

**زیادت:** زیاد، زیادی

(آنچه دارم از اندک مایه حُطام دنیا هلال است و کفایت است و به هیچ زیادت هایتمند نیستم)

**لله دَرُگَمَا\*:** خدا شما را خیر بسیار دهد!

**بزرگا:** بسیار بزرگ، چقدر بزرگوار و والامقام هستید. (بونهر گفت: لله دَرُگَمَا؛ بزرگا که شما دو تنید.)

**اندیشه مند:** متفکر، در حال تفکر (باقی روز اندیشه مند بود و از این یار می کرد.)

## درس دوم: زاغ و کبک

**زاغ:** پرنده ای حلال گوشت شبیه کلاغ با پرهای سیاه

**فَرَاغ\*:** آسایش، آسودگی (فراق: دوری، جدایی) (فروغ: نور و روشنی) (فارغ: آسوده)

**گَزید:** انتخاب کرد

**راغ\*:** دامنه سبز کوه، صحرا (مَرغزار) (زراغی از آنجا که فراغی گزید / رفت خود از باغ به راغی کشید)

**عرصه:** میدان، پهنه، فضا (عرصه: نمایش، نشان دادن)

**عرصه ده:** نشان دهنده، نمایانگر

**مخزن:** خزانه، گنجینه، جای نگاهداری و ذخیره کردن

(دید یکی عرصه به دامان کوه، / عرصه ده مخزن پنهان کوه)

**نادره:** کمیاب

**شاهد:** معشوق زیبارو، محبوب، گواه (ایهام دارد)

**روضه\*:** باغ، گلزار (روزه: یکی از فروع دین)

**فام:** رنگ

**فیروزه فام\*:** به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ (نادره کبکی به پمال تمام / شاهد آن روضه فیروزه فام)

**حُطوات\*:** جمع خطوه، گامها، قدمها

**مُتقارب\*:** نزدیک به هم، در کنار هم (هم خانواده قرب و قریب)

(هم حرکتش متناسب به هم / هم فُطواتش متقارب به هم)

هموار: هم سطح و مناسب، یک دست و موزون

(زاغ پو دید آن ره و رفتار را / و آن روش و مینش هموار را)

در پی: به دنبال (بازکشید از روش فویش پای / در پی او کرد به تقلید پای)

رقم: نشان، علامت

رقم کشیدن: نوشتن (بر قدم او قدمی می کشید / وز قلم او رقمی می کشید)

القصه: خلاصه

مرغزار\*: سبزه‌زار، زمینی که دارای سبزه و گل‌های خودرو است.

قاعده: روش، شیوه، اسلوب، نمط، نسق (مائده: سفره‌ای که بر آن طعام باشد)

(در پیاش القمه در آن مرغزار / رفت بر این قاعده روزی سه پار)

رهروی: راه رفتن، رفتار و اعمال (عاقبت از قامی فویش سوخته / رهروی کبک نیاموخته)

فراموش: مخفف «فراموش»

غرامت زده\*: تاوان زده، کسی که غرامت کشد، پشیمان

(کرد فراموش ره و رفتار فویش / ماند غرامت زده از کار فویش)